



لنینی برای قرن بیست و یکم



نوشته‌ی پل لو بلانک
منتشر شده مانتلی ریوویو
ترجمه مجید افسر برای مجله جنوب جهانی

"اهمیت لنین برای قرن بیست و یکم: توضیحاتی برای رفقای آلمانی"

"اهمیت لنین برای قرن بیست و یکم: توضیحاتی برای رفقای آلمانی" متن شخصی پل لو بلانک در کنگره مارکسیسم ۲۰۲۵ است که قرار است از ۲۹ مه تا ۱ ژوئن ۲۰۲۵ در برلین برگزار شود. این مقاله همزمان در نشریه LINKS International Journal of Socialist Renewal و Communis منتشر شده است.

لو بلانک می‌گوید: در بحث با رفقا حین آماده‌سازی این سخنرانی، به این نتیجه رسیدم که باید برخی از عواملی را که سال‌ها پیش، در دهه ۱۹۶۰، من را به سمت لنین سوق داد، زمانی که یک فعال جوان در گروه "چپ نو" و سازمان Students for a Democratic Society بودم، برای شما اقرار کنم. دو دغدغه برای من تعیین‌کننده بودند:

یکی از آن‌ها باور راسخ من بود که اگر قرار است واقعاً به سوسیالیسم دست یابیم، این هدف و مبارزه برای آن باید برای اعضای عادی و خانواده‌های طبقه کارگر که در اتحادیه‌های کارگری عضو بودند و من با آن‌ها به دلیل بزرگ شدن در یک خانواده کارگری به شدت آشنا بودم، قابل درک و جذاب باشد. و به همین دلیل، وقتی دریافتم که دغدغه اصلی برخی از رهبران "چپ نو" شامل ابراز وجود شورشی خودشان است، نه برقراری ارتباط با اکثریت طبقه کارگر برای تغییر جهان، دچار شوک و خشم شدیدی شدم.

انفعال‌گرایی و فعالیت‌گرایی: دو روی یک سکه در تلاش برای تغییر

یکی از دغدغه‌های اصلی من، تفکیک دو رویکرد متفاوت در میان فعالان بود که آن‌ها را "انفعال‌گرایی" و "فعالیت‌گرایی" نامیدم.

انفعال‌گرایی به گروهی از افراد، به‌ویژه در میان چپ‌گرایان، اشاره دارد که گرچه علاقه‌مند به ایده‌های رادیکال و بیان آن‌ها هستند، اما در عمل تمایلی به اقدام برای ایجاد تغییرات ضروری ندارند و با وضعیت منفعل خود راحت‌اند. این گروه بیشتر درگیر بحث‌های تئوریک و شعار دادن باقی می‌مانند و از هرگونه حرکت عملی دوری می‌کنند.

در مقابل، فعالیت‌گرایی بلای دیگری است که گریبان‌گیر برخی افراد می‌شود. این افراد ظاهراً تمایلی اجباری به مشارکت در فعالیت‌های سیاسی و رادیکال دارند و بی‌وقفه از یک فعالیت به سراغ دیگری می‌روند. اما نکته اینجاست که این فعالیت‌ها اغلب بی‌هدف بوده و ارتباطی با ایجاد تغییرات واقعی و ضروری ندارند. حتی مشاهده کردم که برخی از این تلاش‌ها که منطقی‌تر به نظر می‌رسیدند و افراد بیشتری را هم درگیر می‌کردند، باز هم نتوانستند به نتایج مطلوب دست یابند.

به بیان ساده‌تر، دغدغه من این بود که گروهی فقط حرف می‌زدند و عمل نمی‌کردند (انفعال‌گرایی)، و گروهی دیگر بی‌وقفه فعال بودند اما اقداماتشان بی‌ثمر بود و به تغییر معناداری منجر نمی‌شد (فعالیت‌گرایی). به نظرم هر دو رویکرد مانعی برای رسیدن به اهداف و تغییرات واقعی هستند.

من نتیجه گرفتم که باید بهتر از این عمل کنیم. بسیاری از شما بر اساس تجربه خود به نتایج مشابهی رسیده‌اید. امروز - بیش از هر زمان دیگری -

نیاز فوری به یافتن رویکردی برای تغییرات انقلابی وجود دارد که واقعاً بتواند به ما در ایجاد تغییرات ضروری کمک کند.

ما در زمانه‌ای از تغییرات عظیم، فوق‌العاده سیال، بحران‌های در حال تحول، و فجایع آبخاری زندگی می‌کنیم. برای درک آنچه در حال وقوع است و آنچه باید انجام داد، استفاده از بهترین ابزارهای علوم اجتماعی ضروری است، و بسیاری از ما اصرار داریم که بنابراین باید از مارکسیسم با ذهنیت انتقادی استفاده کنیم. آیزایا برلین، فیلسوف سیاسی نسبتاً محافظه‌کار، در جمع‌بندی اهمیت مارکس برای قرون نوزدهم و بیستم نوشت:

"پدر واقعی تاریخ اقتصادی مدرن، و در واقع، جامعه‌شناسی مدرن، اگر بتوان چنین عنوانی را به یک نفر داد، کارل مارکس است... نه تنها طبقات و گروه‌ها و جنبش‌ها و رهبران آن‌ها در هر کشوری، بلکه مورخان و جامعه‌شناسان، روانشناسان و دانشمندان علوم سیاسی، منتقدان و هنرمندان خلاق، تا جایی که سعی در تحلیل کیفیت متغیر زندگی جامعه خود دارند، شکل ایده‌هایشان را تا حد زیادی مدیون کار کارل مارکس هستند."

علاوه بر این، بسیاری با نکته کلیدی که لئو هابرمس در اثر کلاسیک خود در سال ۱۹۳۶ با عنوان "مایملک دنیوی انسان" (Man's Worldly Goods) درباره رابطه لنین با مارکسیسم بر آن تأکید کرده بود، موافق شده‌اند. به گفته هابرمس:

"هفده سال قبل از پایان قرن نوزدهم، کارل مارکس درگذشت. هفده سال پس از آغاز قرن بیستم، کارل مارکس دوباره زندگی یافت... آنچه برای مارکس نظریه بود، توسط شاگردانش - لنین و دیگر بلشویک‌های روس - در تصرف

قدرت در سال ۱۹۱۷ به مورد عمل گذاشته شد. قبل از آن زمان، آموزه‌های مارکس برای گروه کوچکی از پیروان متعهد آشنا بود؛ پس از آن زمان، آموزه‌های مارکس کانون توجه جهان قرار گرفت...²

می‌توان ادعا کرد که این یک ساده‌سازی بیش از حد است. چرا که در سراسر جنبش‌های کارگری گسترده اروپا، آموزه‌های مارکس، به شکلی، توسط فعالان و روشنفکران طبقه کارگر خیلی قبل از سال ۱۹۱۷ پذیرفته شده بود، و تا حدودی به آمریکای شمالی و جاهای دیگر نیز سرایت کرده بود. با این حال، نکته هابرمین حداقل در دو سطح اعتبار دارد.

اولاً، انقلاب ۱۹۱۷ که لنین در رهبری آن نقش محوری داشت، و متعاقباً بین‌الملل کمونیست که لنین در سازماندهی آن به همین اندازه نقش کلیدی داشت، تأثیر جهانی قدرتمندی بر همه قاره‌ها و در میان همه ملت‌ها گذاشت. این رویداد، در میان میلیون‌ها نفر - هم آن‌هایی که با تحولات انقلابی مخالف بودند و هم آن‌هایی که با آن همذات‌پنداری می‌کردند - آگاهی، و برای برخی، درگیری شدید با مجموعه چندوجهی نظریه مارکسیستی که لنین و رفقاییش از آن استفاده و آن را تبلیغ می‌کردند، ایجاد کرد. اجازه دهید قبل از پرداختن به سطح دوم از نکته معتبر هابرمین، کمی بیشتر در این باره صحبت کنیم.

یک شاهد عینی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، یک خبرنگار جوان آمریکایی به نام جان رید، بلافاصله خبر را به ایالات متحده مخابره کرد:

"بدنه اصلی شوراهای کارگران، سربازان و دهقانان کنترل را در دست دارند، با رهبری لنین و تروتسکی. برنامه آن‌ها واگذاری زمین به دهقانان، اجتماعی

کردن منابع طبیعی و صنعت، و برقراری آتش‌بس و کنفرانس صلح دموکراتیک است... هیچ‌کس با بلشویک‌ها جز پرولتاریا نیست، اما پرولتاریا به‌طور کامل با آن‌هاست. تمام بورژوازی و وابستگان‌شان به‌شدت خصمانه عمل می‌کنند.³

دو سال بعد، رید در گزارش کلاسیک خود از مشاهداتش با عنوان "ده روزی که دنیا را تکان داد" (Ten Days That Shook the World) تأکید کرد: "اگر توده‌ها در سراسر روسیه برای قیام آماده نبودند، قطعاً شکست می‌خورد. تنها دلیل موفقیت بلشویک‌ها در تحقق آرزوهای عظیم و ساده عمیق‌ترین اقشار مردم، دعوت آن‌ها به کار تخریب و ویران کردن کهنه، و پس از آن، در دود آوارهای فروریخته، همکاری با آن‌ها برای برپایی چارچوب جدید بود..."⁴ این موضوع توسط حجم عظیمی از پژوهش‌های بعدی تأیید شده است. در یک مطالعه عالی که در سال ۲۰۰۰ منتشر شد، مورخ رکس وید انقلاب را با تمام پیچیدگی‌هایش اینگونه خلاصه کرد:

"انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ مجموعه‌ای از انقلاب‌های همزمان و همپوشان بود: شورش مردمی علیه رژیم کهن؛ انقلاب کارگران علیه سختی‌های نظم صنعتی و اجتماعی کهن؛ شورش سربازان علیه سیستم کهن خدمت نظامی و سپس علیه خود جنگ [یعنی علیه جنگ جهانی اول]؛ انقلاب دهقانان برای زمین و برای کنترل زندگی خود؛ تلاش عناصر طبقه متوسط برای حقوق مدنی و یک سیستم پارلمانی مشروطه؛ انقلاب ملیت‌های غیرروس برای حقوق و حق تعیین سرنوشت؛ شورش بیشتر جمعیت علیه جنگ و کشتار به ظاهر بی‌پایان آن. مردم همچنین بر سر دیدگاه‌های فرهنگی متفاوت، بر سر حقوق

زنان، بین ملیت‌ها، برای تسلط در گروه‌های قومی یا مذهبی و در میان و درون احزاب سیاسی، و برای تحقق انبوهی از آرزوهای بزرگ و کوچک مبارزه می‌کردند. این انقلاب‌ها و مبارزات گروهی مختلف در بستر کلی تغییرات و بی‌ثباتی سیاسی، هرج و مرج اجتماعی فزاینده، فروپاشی اقتصادی، و جنگ جهانی در حال انجام، به وقوع پیوستند. آن‌ها هم به پویایی انقلاب و هم به حس هرج و مرج که اغلب مردم را در سال ۱۹۱۷ فرا می‌گرفت، کمک کردند. انقلاب ۱۹۱۷ روسیه را با سرعت خیره‌کننده‌ای از مراحل لیبرالی، سوسیالیست میانه و سپس سوسیالیست رادیکال عبور داد، و در پایان افراطی‌ترین جناح چپ سیاست روسیه، حتی اروپا را به قدرت رساند. یک انقلاب اجتماعی به همان اندازه فراگیر نیز جنبش سیاسی سریع را همراهی کرد، و همه این‌ها در یک دوره زمانی فوق‌العاده فشرده - کمتر از یک سال - رخ داد.⁵

تعامل لنین، حزب بلشویک، جنبش گسترده‌تر طبقه کارگر روسیه، و توده‌های شورشی کارگران و دهقانان، بیشتر مطالعات جدی انقلاب روسیه را زنده می‌کند. و این موضوع در گزارشی از همکار روزنامه‌نگار چپ‌گرای جان رید از ایالات متحده، آلبرت رایس ویلیامز، نیز به وضوح دیده می‌شود. رید و ویلیامز، همراه با لوئیز برایانت و بسی بیتی، خود را در حال سفر به روسیه (قبل از تصرف قدرت توسط بلشویک‌ها) با گروه کوچکی از انقلابیون بازگشته روس-آمریکایی یافتند، که ویلیامز آن‌ها را "روح‌های آزاد، جوان و قوی" توصیف کرد، اما آن‌ها "نه احمق بودند و نه کم‌عقل. سفر به دور دنیا همه این خصوصیات را از آن‌ها بیرون کرده بود. این مردان نیز قهرمان‌پرست نبودند. جنبش بلشویکی ابتدایی و پرشور بود، اما علمی، واقع‌بینانه و ناسازگار

با قهرمان پرستی بود. ویلیامز بر "ایمان آن‌ها به نقش تاریخی کارگران، منطق سرسختانه‌شان، شفقتشان - [و] احتمالاً ضروری‌ترین عنصر: خودانضباطی. این، و خوش بینی بی‌امان آن‌ها، روحیه شجاعت و جسارت" 6 تأکید کرد.

خود لنین در مقاله "وظایف فوری جنبش ما" در سال ۱۹۰۰ این نکته را مطرح کرده بود و - به زبان مارکسیسم کلاسیک - اصرار داشت که طبقه کارگر روسیه باید "رسالت تاریخی بزرگ خود را به انجام رساند - خود و تمام مردم روسیه را از بردگی سیاسی و اقتصادی رها کند." اما او اصرار داشت که این اتفاق نخواهد افتاد، مگر اینکه "رهبران سیاسی خود، نمایندگان برجسته خود را تولید کند که قادر به سازماندهی یک جنبش و رهبری آن باشند." او اضافه کرد که "طبقه کارگر روسیه از قبل نشان داده است که می‌تواند چنین مردان و زنانی را تولید کند." لنین نتیجه گرفت:

ما باید افرادی را تربیت کنیم که تمام عمرشان، نه فقط اوقات فراغتشان، را وقف انقلاب کنند؛ ما باید سازمانی به اندازه کافی بزرگ بسازیم که امکان تقسیم کار دقیق در اشکال مختلف فعالیت ما را فراهم کند. ... سوسیال‌دموکراسی دست خود را نمی‌بندد، فعالیت‌های خود را به یک طرح یا روش از پیش تعیین‌شده مبارزه سیاسی محدود نمی‌کند؛ بلکه تمامی روش‌های مبارزه را به رسمیت می‌شناسد، مشروط بر اینکه با نیروهای در دسترس حزب مطابقت داشته باشند و دستیابی به بهترین نتایج را تسهیل کنند... در برابر ما، با تمام قدرتش، قلعه دشمن سر برافراشته است، که گلوله و آتش بر سر ما می‌بارد و بهترین مبارزانمان را درو می‌کند. ما باید این قلعه را تصرف کنیم، و آن را تصرف خواهیم کرد، اگر تمام نیروهای انقلابی

روسیه را در یک حزب متحد کنیم که هر آنچه زنده و صادق است در روسیه را جذب کند.⁷

یک عنصر اساسی حزب بلشویک به درستی در این مشاهده توسط سوما ماریک، پژوهشگر مارکسیست و فمینیست انقلابی هندی، به تصویر کشیده شده است:

"حزب بلشویکی که تا فوریه ۱۹۱۷ ظهور کرد، یک خلق شخصی لنین نبود. در حالی که او برجسته‌ترین نظریه‌پرداز آن بود، حزب از طریق تعاملات طولانی میان کارگران عملی و نظریه‌پردازان ایجاد شد و بارها بازسازی گردید. ایده اصلی 'چه باید کرد؟' - که این ایده بود که از آنجا که طبقه کارگر تکه‌تکه است و بخش‌های بزرگی از آن تحت سلطه ایدئولوژی‌های غیرپروولتری قرار دارند، کارگران پیشرفته باید به طور جداگانه سازماندهی شوند تا قدرت ضربه بیشتری به دست آورند - توسط تجربیات بعدی تأیید شد. در عین حال، بسیاری از ایده‌ها و مفاهیم سازمانی تحت فشار رویدادها و فشار طبقاتی مجبور به تغییر و کنار گذاشته شدن شدند."⁸

در "ده روزی که دنیا را تکان داد"، جان رید نکته‌ای را مطرح می‌کند که با آنچه ما دیده‌ایم لئو هابرمین بر آن تأکید می‌کند، سازگار است:

"صرف‌نظر از اینکه چه کسی چه فکری درباره بلشویسم دارد، انکارناپذیر است که انقلاب روسیه یکی از رویدادهای بزرگ تاریخ بشر است، و ظهور بلشویک‌ها پدیده‌ای با اهمیت جهانی است."⁹

مرتبط با این موضوع، سطح دوم از نکته معتبر هابرمین است. آنچه لنین به ایجاد آن کمک کرد، به پیشرفت‌های چشمگیری در نظریه و تحلیل‌های

مارکسیستی منجر شد که مسیرهای جدیدی از اندیشه مارکسیستی را در جمهوری اولیه شوروی در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۳۰، و همچنین در سراسر اروپا، از جمله توسعه آنچه بعدها "مارکسیسم غربی" نام گرفت (که چهره‌های بنیان‌گذار آن - جورج لوکاچ، آنتونیو گرامشی، کارل کورس - از رهبری جنبش اولیه کمونیستی برخاستند، که لنین نقطه مرجع مرکزی آن بود) گشود. کمتر از این مهم نبود بین‌الملل‌گرایی گسترده لنین، که - به‌ویژه از طریق تحلیل او از امپریالیسم و تعهدش به ایجاد یک بین‌الملل کمونیستی واقعی - فراتر از اروپا حرکت کرد و مردم آسیا، آفریقا و آمریکا را در برگرفت.

همگرایی فکری با لنین در میان مارکسیست‌های پیشرو مطمئناً در فاصله سال‌های ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۷، نوآوری‌های فکری خلاقانه‌ای در دل مارکسیسم شکل گرفت که مستقل از لنین بود. اما همزمان، گرایشی قوی به سمت همگرایی فکری میان اندیشه‌های این متفکران و تفکرات لنین به چشم می‌خورد.

دو نمونه برجسته از این همگرایی را می‌توان در آثار رزا لوکزامبورگ و لئون تروتسکی مشاهده کرد. با اینکه این دو مارکسیست انقلابی برجسته، به هیچ وجه تنها تحت تأثیر لنین نبودند و حتی بارها در بحث‌های تند و جدلی با او درگیر شدند، اما با گذشت زمان، هم لوکزامبورگ و به‌ویژه تروتسکی، به طور فزاینده‌ای به رویکرد و فضای فکری لنین نزدیک‌تر شدند.

به عبارت ساده‌تر، اگرچه متفکرانی مانند لوکزامبورگ و تروتسکی ایده‌های اصیل خودشان را داشتند و لزوماً دنباله‌رو لنین نبودند، اما در نهایت مسیر فکری آن‌ها به سمت ایده‌های لنینیستی متمایل شد.

برای ارزیابی کافی ویژگی‌های متمایز مارکسیسم لنین، باید درکی از ویژگی‌های مارکسیسمی داشته باشیم که در زمان تبلور مفاهیم او رایج بود. رزا لوکزامبورگ در مقاله خود در سال ۱۹۰۳ با عنوان "رکود و پیشرفت مارکسیسم" اظهار داشت که دستاورد نظری مارکس "از خواسته‌های ساده مبارزه طبقاتی پرولتری که برای اهداف آن ایجاد شده بود، فراتر می‌رود"، و اینکه "ما هنوز یاد نگرفته‌ایم چگونه از مهمترین سلاح‌های ذهنی که به دلیل نیاز فوری ما در مراحل اولیه مبارزه‌مان از زرادخانه مارکسیستی بیرون آورده بودیم، به طور کافی استفاده کنیم." 10

البته، انقلابیونی مانند لوکزامبورگ و لنین توانستند (همانند ما در عصر خودمان) از این شکل اولیه مارکسیسم چیزهای زیادی بیاموزند. برای بینش مارکس - که "درک ماتریالیستی تاریخ" نامیده می‌شود - این فهم ضروری بود که اقتصاد سرمایه‌داری در دوران ما را می‌توان در یک چارچوب تاریخی گسترده قرار داد. از زمان ظهور تمدن در بیش از ۵۰۰۰ سال پیش، جوامع بشری به نخبگان قدرتمند و ثروتمند و اکثریت‌های استثمار شده تقسیم شده‌اند که کارشان اقلیت طبقه بالا را حفظ می‌کند. این اکثریت زحمتکش، در طول هزاره‌ها، شامل بردگان، دهقانان و رعایای دهقان، و (به‌طور فزاینده‌ای) کارگران مزدبگیر بوده است. سرمایه‌داری ثابت کرده است که پویاترین سیستم اقتصادی است که در طول تاریخ ظهور کرده و به‌طور فزاینده‌ای تمام بشریت را در بر گرفته است. این سیستم که بی‌وقفه توسط یک فرآیند حریصانه انباشت سرمایه پیش رانده می‌شود، در ابعاد مختلف هم فوق‌العاده مولد و هم فوق‌العاده مخرب بوده و هرچه بیشتر به تمام

جنبه‌های زندگی در سراسر مناطق متنوع سیاره ما نفوذ کرده است. یک جنبه کلیدی توسعه سرمایه‌داری، تلاش کسب‌وکارهای سرمایه‌داری برای استخراج حداکثر ثروت ممکن از کارگرانی است که برای تولید کالاهایی استخدام می‌کنند که در بازار می‌فروشند. این امر باعث ایجاد تضادها و مبارزاتی - گاهی پنهان، گاهی آشکار، اما همیشه حاضر - بین طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر می‌شود.

همانطور که ارنست ماندل توضیح داده است، "نسخه‌ای نسبتاً خلاصه از مارکسیسم" در این دوره پیش از لنین، "به چند ایده اصلی خلاصه می‌شد: مبارزه طبقاتی؛ هدف سوسیالیستی آن مبارزه، از طریق مالکیت جمعی ابزارهای اصلی تولید و مبادله؛ تصرف قدرت سیاسی برای دستیابی به آن هدف؛ و همبستگی بین‌المللی کارگران." ماندل خاطرنشان می‌کند که برای توده‌های کارگر، دیدگاه‌های سیاسی مارکسیسم ترکیبی از شناخت نیاز به "سازمان سیاسی قوی و درک عمومی از لزوم ترکیب عمل اتحادیه‌های کارگری با استقلال طبقاتی و عمل سیاسی" را شامل می‌شد. فراتر از این، مارکسیسم "یک احساس عمومی از 'همگامی با تاریخ'؛ این احساس که سرمایه‌داری محکوم به فناست و سوسیالیسم باید جانشین آن شود" را القا می‌کرد. ضعف اصلی این نسخه خلاصه از مارکسیسم "در جبرگرایی محدود آن، نزدیک به فیتالیسم، نهفته بود که شکست سرمایه‌داری توسط سوسیالیسم را به شکلی کم و بیش اجتناب‌ناپذیر می‌دید، که تحت تأثیر ترکیبی از تکامل اقتصادی و سازماندهی سوسیالیستی (برای کارگران) رخ می‌دهد." نتیجه،

شکلی از مارکسیسم بود که "بر ابتکار سیاسی و عمل آگاهانه حزب و توده‌ها تأکید نمی‌کرد." 11

محور اصلی مارکسیسم لنین دقیقاً همین تأکید بر "ابتکار سیاسی و عمل آگاهانه حزب و توده‌ها" بود - چیزی که جورج لوکاچ آن را "واقعیت انقلاب" نامید. ماکس ایستمن - در تلاش برای تعریف سهم لنین در مطالعه سال ۱۹۲۶ خود با عنوان "مارکس، لنین، و علم انقلاب" - اصرار داشت که جوهر لنینیسم رد "افرادی است که از انقلاب حرف می‌زنند و دوست دارند به آن فکر کنند، اما 'جدی نیستند' ... افرادی که از انقلاب حرف می‌زدند اما قصد ایجاد آن را نداشتند." این نگرش از رویکرد لنین به ساختن یک حزب انقلابی جدا ناپذیر بود، که ایستمن آن را اینگونه توصیف می‌کند:

"این سازمانی است از نوعی که قبلاً هرگز وجود نداشته است. این سازمان ویژگی‌های اساسی یک حزب سیاسی، یک انجمن حرفه‌ای، یک گروه مذهبی متعهد، یک ارتش، یک جامعه علمی را با هم ترکیب می‌کند - و با این حال به هیچ وجه یک فرقه نیست. به جای اینکه در اعضای خود یک روانشناسی فرقه‌گرایانه پرورش دهد، رابطه خاصی با نیروهای طبقاتی غالب جامعه، همانطور که مارکس آن‌ها را تعریف کرد، پرورش می‌دهد. و این رابطه توسط لنین تعیین شد، و به طور پیشرونده توسط او تنظیم شد، با ظرافتی که مارکس هرگز خواب آن را نمی‌دید." 12

غرق شدن فزاینده لنین در اندیشه مارکسیستی، از اوایل دهه ۱۸۹۰ به بعد، در روایت تروتسکی از لنین جوان به تصویر کشیده شده است، که "تکامل

اندیشه مارکس را دنبال می‌کرد"، "نیروی مقاومت‌ناپذیر آن" را تجربه می‌کرد و "در زیر جملات مقدماتی یا یادداشت‌ها، شاخه‌های جانبی از نتایج" را کشف می‌کرد، که عمیقاً تحت تأثیر "دقت و عمق" آن‌ها قرار گرفته بود. تروتسکی نتیجه می‌گیرد: "مارکس هرگز خواننده‌ای بهتر، نافذتر یا قدردان‌تر، توجه‌تر، سازگارتر یا تواناتر از او نداشته است." او اضافه می‌کند که لنین "از قبل به تلاش‌های نادان‌های خودشیفته و میان‌مایگان باسواد برای جایگزینی مارکسیسم با یک نظریه دیگر، قابل حمل‌تر، بی‌اعتماد بود." 13

برای لنین، مارکسیسم راهنمایی انقلابی برای عمل بود. در بیوگرافی دوگانه خود از مارکس و انگلس در سال ۱۹۲۷، دیوید ریازانف، پژوهشگر برجسته مارکس، بر اهمیت سخنرانی مارکس و انگلس در سال ۱۸۵۰ که تجربه انقلابی سال ۱۸۴۸ را ارزیابی می‌کرد، برای جهت‌گیری سیاسی لنین تأکید کرد:

"در حالی که خرده‌بورژواهای دموکراتیک می‌خواهند انقلاب را در اسرع وقت به پایان برسانند و حداکثر به اهداف ذکر شده دست یابند، منفعت و وظیفه ما این است که انقلاب را دائمی کنیم تا زمانی که تمام طبقات کم و بیش دارا از موقعیت‌های حاکم خود رانده شوند، تا زمانی که پرولتاریا قدرت دولتی را فتح کند و تا زمانی که انجمن پرولترها به اندازه کافی پیشرفت کند - نه تنها در یک کشور بلکه در تمام کشورهای پیشرو جهان - که رقابت بین پرولترهای این کشورها متوقف شود و حداقل نیروهای تولیدی تعیین‌کننده در دستان کارگران متمرکز شوند. نگرانی ما نمی‌تواند صرفاً اصلاح مالکیت خصوصی باشد، بلکه باید الغای آن باشد، نه سرپوش گذاشتن بر تضادهای طبقاتی

بلکه الغای طبقات، نه بهبود جامعه موجود بلکه بنیاد نهادن یک جامعه جدید.¹⁴

به گفته ریازانف، لنین این کلمات را از حفظ می‌دانست و "از نقل قول آن‌ها لذت می‌برد." ریازانف در ادامه بر نکات کلیدی تأکید کرد:

"ما باید از هر وسیله ممکن برای پیشبرد انقلاب استفاده کنیم، آن را دائمی کنیم و اجازه ندهیم که از بین برود... ما نمی‌توانیم به فتوحات فوری راضی باشیم. هر قطعه از قلمرو فتح شده باید به عنوان پله‌ای برای فتوحات بعدی عمل کند."¹⁵

با این حال، لنین در برابر برخی رفقا که خلوص انزوای فرقه‌گرایانه را ترجیح می‌دادند، بر مشارکت فعال انقلابیون در سازمان‌ها و مبارزات توده‌ای که تحت کنترل آن‌ها نبودند - مانند جنبش‌های اجتماعی، اتحادیه‌های کارگری، شوراها (سویت‌ها) و غیره - اصرار داشت. کار هوشمندانه، به اشتراک گذاشتن ایده‌هایشان، و کمک به کسب پیروزی در این زمینه‌های گسترده‌تر، نفوذ و اعتبار آن‌ها را افزایش می‌داد و به آگاهی طبقاتی گسترده‌تر و مبارزه انقلابی کمک می‌کرد. همانطور که ندژدا کروپسکایا، همسر لنین، بعدها توضیح داد، چنین اقداماتی باید بر خواسته‌های مشخص حول نیازهای فوری بنا شود. در میان کارگران کارخانه، این امر با مطالبات کنترل کارگران بر صنعت آغاز نشد، بلکه "با کمپینی برای سرویس چای، کاهش ساعات کاری، و پرداخت به موقع دستمزد" شروع شد. تنها در مبارزات موفق برای اصلاحات، با ارتباط با سطوح واقعی آگاهی مردم و افزایش حس عزت نفس و توانایی آن‌ها برای بهبود اوضاع، می‌توان راه رسیدن به انقلاب را پیدا کرد.

"ناپاکی‌های" سیاسی متعاقب و تسلیم‌شدن به اصلاحات که از سوی برخی از رفقای لنین ادعا می‌شد، مورد سرزنش قرار گرفت. کروپسکایا روایت می‌کند: آن‌ها اعلام کردند که یک بلشویک باید سرسخت و انعطاف‌ناپذیر باشد. لنین این دیدگاه را غلط می‌دانست. این به معنای کنار گذاشتن تمام کارهای عملی، کنار ایستادن از توده‌ها به جای سازماندهی آن‌ها بر اساس مسائل زندگی واقعی بود. پیش از انقلاب ۱۹۰۵، بلشویک‌ها خود را قادر به استفاده صحیح از هر امکان قانونی، پیشروی و متحد کردن توده‌ها در دشوارترین شرایط نشان دادند. گام به گام، از کمپین سرویس چای و تهویه شروع کردند، و توده‌ها را به قیام مسلحانه ملی رهبری کردند. توانایی سازگاری با دشوارترین شرایط و در عین حال برجسته بودن و حفظ مواضع اصول‌گرایانه خود – این‌ها سنت‌های لنینیسم بود.¹⁶

همسو با بینش خود مارکس، جهت‌گیری لنین بر لزوم مبارزه با تمام اشکال ستم تأکید داشت، و در جزوه کلاسیک خود در سال ۱۹۰۲ با عنوان "چه باید کرد؟" اصرار داشت که آرمان سوسیالیستی "نباید دبیر اتحادیه کارگری باشد، بلکه باید تربیون مردم باشد، کسی که قادر است به هرگونه تجلی استبداد و ستم، هر کجا که ظاهر شود، هر طبقه یا قشری از مردم را که تحت تأثیر قرار دهد، واکنش نشان دهد." او تأکید کرد که این امر در مبارزه برای دگرگونی سوسیالیستی جامعه ضروری است. یک تربیون انقلابی مردم کسی است "که قادر است تمام این تجلیات را تعمیم دهد و تصویری واحد از خشونت پلیس و استثمار سرمایه‌داری ارائه دهد؛ کسی که قادر است از هر رویداد، هرچند کوچک، استفاده کند" و اعتقادات سوسیالیستی و خواسته‌های دموکراتیک را

"به منظور روشن کردن اهمیت تاریخی جهانی مبارزه برای رهایی پرولتاریا برای همگان" ترکیب کند. 17

همانطور که کروپسکایا اشاره می‌کند، برای لنین - در بحبوحه جنگ جهانی اول فاجعه‌بار، در آستانه انقلاب ۱۹۱۷ روسیه - "نقش دموکراسی در مبارزه برای سوسیالیسم قابل چشم‌پوشی نبود." او یک جهت‌گیری استراتژیک را بیان کرد که مبارزه علیه سرمایه‌داری را با مبارزه برای دموکراسی انقلابی (شامل یک جمهوری، یک شبه‌نظامی، انتخاب مقامات دولتی توسط مردم، حقوق برابر برای زنان، حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و غیره) ترکیب می‌کرد. لنین تأکید کرد: "با تکیه بر دموکراسی که قبلاً به دست آمده است، و آشکار ساختن ناقص بودن آن در سرمایه‌داری، ما خواستار سرنگونی سرمایه‌داری، سلب مالکیت از بورژوازی، به عنوان یک مبنای ضروری هم برای رفع فقر توده‌ها و هم برای استقرار کامل و همه‌جانبه تمام اصلاحات دموکراتیک هستیم." 18 این امر، تعهدات عمیق خود مارکس را بازگو می‌کرد.

یک ویژگی دیگر از جهت‌گیری سیاسی لنین، نگرش سازش‌ناپذیر او درباره چگونگی عملکرد سازمان انقلابی بود - که به ایجاد تنش‌ها و حتی شکاف‌هایی کمک کرد و شهرتی برای لنین در زمینه جناح‌گرایی، غرور و عدم تحمل به ارمغان آورد (شهرتی که مارکس نیز داشت). کروپسکایا دیدگاه متفاوتی داشت و توضیح داد که "رفقای گرد آمده حول لنین به اصول بسیار جدی‌تر متعهد بودند، اصولی که می‌خواستند به هر قیمتی به کار گرفته شوند و تمام کارهای عملی را فرا بگیرند." او تعداد قابل توجهی از رفقا را که به شدت با این رویکرد مخالف بودند، دارای "ذهنیت افراد عادی... متمایل به

مصالحه و امتیاز دادن در اصول" در میان دیدگاه‌های متنوع درون حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه توصیف کرد. او گفت که آن‌ها "بیشتر به افراد احترام می‌گذاشتند" و بنابراین بیشتر متمایل به حفظ یک روحیه آشتی‌جویانه بودند.¹⁹

تروتسکی از جمله پرشورترین و فصیح‌ترین "آشتی‌جویان" بود، که منجر به مباحثات شدید بین او و لنین در طول بیش از یک دهه شد. با این حال، در نهایت، بلشویک‌های لنین ابزاری منسجم و مؤثر انقلابی از آب درآمدند، و ترکیب سیاسی متنوعی که تروتسکی و دیگران به دنبال حفظ آن بودند، چنین نشد. همانطور که تروتسکی بعدها نتیجه گرفت:

"سازش ساده بین جناح‌ها تنها در امتداد یک خط 'میانی' امکان‌پذیر است. اما چه تضمینی وجود دارد که این خط مورب مصنوعی با نیازهای توسعه عینی منطبق باشد؟ وظیفه سیاست علمی، استخراج یک برنامه و تاکتیک از تحلیل مبارزه طبقات است، نه از متوازی‌الاضلاع [همواره در حال تغییر] نیروهای ثانوی و موقت مانند جناح‌های سیاسی."²⁰

مرتبط با اختلافات میان مارکسیست‌ها این واقعیت بود که همه مارکسیسم را به یک شیوه درک و استفاده نمی‌کردند. نیکولای بوخارین، یکی دیگر از رفقای بلشویک لنین، یک عنصر اساسی در درک رویکرد لنین به مارکسیسم اضافه می‌کند. بوخارین استدلال می‌کند که نه باید "تمامیت ایده‌هایی که در زمان مارکس وجود داشت"، بلکه رویکرد کلی و "متدولوژی مارکسیسم" را پذیرفت، و نتیجه می‌گیرد:

"واضح است که مارکسیسم لنینیستی یک شکل کاملاً خاص از آموزش ایدئولوژیک را نشان می‌دهد، به دلیل ساده اینکه خود فرزند یک دوران تا حدودی متفاوت است. نمی‌تواند صرفاً تکرار مارکسیسم مارکس باشد، زیرا دورانی که در آن زندگی می‌کنیم، تکرار ساده دورانی نیست که مارکس در آن زندگی می‌کرد." 21

این ما را به مرکزیت دیالکتیک در جهت‌گیری سیاسی لنین می‌رساند. لنین در خلاصه زندگی و ایده‌های مارکس در سال ۱۹۱۴ برای دایرةالمعارف گراناد، کاری غیرمعمول برای مارکسیست‌های آن زمان انجام داد - توضیح فلسفه دیالکتیکی (به جای ماتریالیسم تاریخی یا تحلیل اقتصادی) را در ابتدای بحث خود درباره اندیشه مارکس قرار داد:

"در زمان ما، ایده توسعه، تکامل، تقریباً به طور کامل در آگاهی اجتماعی نفوذ کرده است، اما به شیوه‌های دیگر، و نه از طریق فلسفه هگلی. با این حال، این ایده، همانطور که توسط مارکس و انگلس بر اساس فلسفه هگل تدوین شده است، بسیار جامع‌تر و از نظر محتوا غنی‌تر از ایده رایج تکامل است. توسعه‌ای که مراحل گذرانده شده را تکرار می‌کند، اما آن‌ها را به شیوه‌ای متفاوت، بر مبنایی بالاتر ("انکار نفی")، توسعه‌ای، به اصطلاح، که به صورت مارپیچ، نه در یک خط مستقیم، پیش می‌رود؛ توسعه‌ای با جهش‌ها، فجایع، و انقلاب‌ها؛ "شکاف‌ها در پیوستگی"؛ تبدیل کمیت به کیفیت؛ انگیزه‌های درونی برای توسعه، که توسط تضاد و درگیری نیروها و گرایش‌های مختلفی که بر یک جسم معین، یا در یک پدیده معین، یا در یک جامعه معین عمل می‌کنند، ایجاد می‌شود؛ وابستگی متقابل و ارتباط نزدیک و ناگسستنی بین

تمام جنبه‌های هر پدیده (تاریخ دائماً جنبه‌های جدیدی را آشکار می‌کند)، ارتباطی که یک فرآیند حرکت یکنواخت و جهانی را فراهم می‌کند، فرآیندی که از قوانین مشخصی پیروی می‌کند - اینها برخی از ویژگی‌های دیالکتیک به عنوان دکترین توسعه‌ای است که از آنچه معمول است غنی‌تر است.²² لنین بارها شکایت می‌کند که بسیاری از کسانی که خود را مارکسیست می‌خوانند، "تصور غیرممکن کودکانه و خشک از مارکسیسم دارند. آن‌ها کاملاً نفهمیده‌اند چه چیزی در مارکسیسم تعیین‌کننده است، یعنی دیالکتیک انقلابی آن. آن‌ها حتی اظهارات واضح مارکس را که در زمان انقلاب نهایت انعطاف‌پذیری لازم است، اصلاً نفهمیده‌اند." رویکرد پویا مارکس به انقلاب چیزی بود که آن‌ها "دور آن می‌چرخند ... مثل گربه‌ای دور یک کاسه حلیم داغ."²³

لنین با به کارگیری این موضوع هم در تحلیل تاریخی و هم در تاکتیک‌های عملی، شکایت داشت که بسیاری از مارکسیست‌های زمان او "سرمایه‌داری و دموکراسی بورژوایی در اروپای غربی را مسیری مشخص از توسعه" می‌دیدند و این را به عنوان یک مدل جهانی مطرح می‌کردند. اما او اصرار داشت که "اصلاحات خاصی" لازم است:

"در حالی که تکامل تاریخ جهان به طور کلی از قوانین عمومی پیروی می‌کند، به هیچ وجه مانع نمی‌شود، بلکه برعکس، فرض می‌شود که دوره‌های خاصی از توسعه ممکن است ویژگی‌هایی را در شکل یا توالی این توسعه نشان دهند."²⁴

مرتبط با این موضوع، عناصر کلیدی دیگری در جهت‌گیری سیاسی لنین وجود داشت. غلبه دهقانان در کشورهایمانند روسیه، همراه با "مارکسیسم باز" که از رویکرد دیالکتیکی جدایی‌ناپذیر است، به مفهوم‌سازی لنین از یک اتحاد کارگر-دهقان کمک کرد که برای جهت‌گیری استراتژیک او بسیار حیاتی بود. بین‌الملل‌گرایی انقلابی لنین - که شدیدتر از بسیاری از مارکسیست‌ها بود - با ضروریات دیالکتیکی درگیر در ایجاد یک انقلاب پرولتری در روسیه از نظر اقتصادی عقب‌مانده، درهم تنیده بود.

این امر با مقاومت اساسی در برابر دینامیک‌های پیچیده امپریالیسم همخوانی داشت - هم به شکلی که به عنوان ستون فقرات سیستم تزاری، روسیه را به "زندان ملت‌ها" تبدیل کرده بود، و هم به شکلی که از طریق فرآیند حریصانه جهانی انباشت سرمایه در قلب سرمایه‌داری مدرن به خود گرفته بود. چنین واقعیت‌های امپریالیستی اکثریت مردم جهان را، که توسط نخبگان رقیب و متخاصم به اصطلاح "قدرت‌های بزرگ" سرکوب شده بودند، در خود فرو بلعیده بود. این امر، برای لنین و همفکرانش، نیاز به حمایت از مبارزات برای حق تعیین سرنوشت ملی در میان مردم تحت ستم را مطرح کرد، در حالی که با ناسیونالیسم ملت‌های ستمگر مبارزه می‌کردند.

در نهایت، باید به چهار مسئولیت که فعالان مارکسیست امروزی با آن‌ها روبرو هستند، توجه بیشتری شود. یکی شامل درک و تعامل با طبقه کارگر زمان ما است. دوم به مسئله اساسی سازمان انقلابی مربوط می‌شود. سوم شامل عناصر حیاتی برای جهت‌گیری فعالانه چنین سازمانی است، به‌ویژه تعامل اصلاحات و انقلاب - دستیابی به یک تعادل مناسب که به جلوگیری

از انحطاطی که اغلب بر چنین سازمان‌هایی غلبه کرده است، کمک خواهد کرد. این امر به‌ویژه به تعامل اصلاحات و انقلاب مربوط می‌شود. چهارم شامل مرکزیت بین‌الملل‌گرایی انقلابی است. همه این‌ها باید کانون بررسی‌های بیشتر باشند.

این یک پیگیری از سخنرانی من با عنوان "لنین در زمان فاجعه" است، که شامل افکاری است که هنگام اتمام آن ارائه به ذهنم رسید. اینها شامل چهار مسئولیت مرتبط با یکدیگر است که فعالان مارکسیست انقلابی امروز با آن‌ها روبرو هستند. من همه آن‌ها را لیست خواهم کرد اما سپس بر دو مورد تمرکز خواهم کرد. من از تجربیات و برداشت‌های خودم از واقعیت‌ها در ایالات متحده صحبت خواهم کرد. مطمئناً اوضاع در آلمان، و همچنین در بسیاری از کشورهای دیگر سیاره ما، به طرق مهمی متفاوت است. اما آنچه می‌خواهم بگویم ممکن است برای شما نیز مرتبط باشد. این چهار مسئولیت عبارتند از:

- ۱- ضرورت شناخت و سازماندهی طبقه کارگر امروز برای گذار به سوسیالیسم
- ۲ - ما باید اکثریت واقعی طبقه کارگر امروز را بشناسیم و با آن‌ها ارتباط برقرار کنیم.

درون این طبقه کارگر، لازم است سازمانی و جنبشی بسازیم و تقویت کنیم که بتواند به طور موثر علیه همه اشکال ظلم و استثمار مبارزه کند. همزمان، این سازمان و جنبش باید بتواند به گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم کمک کند - جامعه‌ای متشکل از افراد آزاد و برابر که در آن اقتصاد به صورت اجتماعی (متعلق به همه ما) اداره می‌شود، تحت کنترل دموکراتیک است، و برای

فراهم کردن یک زندگی شرافتمندانه - جامعه‌ای واقعی، توسعه‌ای واقعاً آزاد، و فرصت‌های واقعی برای فعالیت‌های خلاقانه - برای همه مردم به کار گرفته می‌شود.

۳ - ما باید به تدوین جهت‌گیری، استراتژی و تاکتیک‌هایی برای چنین سازمان و جنبشی کمک کنیم تا آن‌ها را به نیرویی موثر برای آزادی و سوسیالیسم تبدیل کنیم - در این مسیر باید از حل شدن در وضعیت موجود سرمایه‌داری و همچنین از انزوای فرقه‌ای دوری کنیم.

۴ - ما باید - در فکر، گفتار و کردار - درک کنیم که پیروزی کارگران و ستم‌دیدگان تنها از طریق ساختن یک جنبش بین‌المللی پویا و موثر که شامل تمام مردم و فرهنگ‌های سیاره ما باشد، امکان‌پذیر است.

در ادامه، من بر دو نکته اول و سوم از این موارد تمرکز خواهم کرد. سایر رفقا که در این بحث مشارکت دارند، موضوعات بیشتری را برای بررسی مطرح خواهند کرد.

تعریف طبقه کارگر: فراتر از کلیشه‌ها

از دیدگاه من، مارکس پرولتاریا - یعنی طبقه کارگر - را شامل کسانی می‌دانست که نیروی کار خود، یعنی توانایی کار کردنشان را، به یک کارفرما می‌فروشتند تا زندگی خود را بگذرانند. این بدان معناست که آن‌ها با فروش نیروی کار خود، درآمدی کسب می‌کنند که آن‌ها را قادر می‌سازد غذا، پوشاک، سرپناه و سایر مایحتاج زندگی - و شاید حتی تعداد کمی از آنچه "کالاهای لوکس" نامیده می‌شود - را خریداری کنند.

این طبقه، همانطور که من درک می‌کنم، بسیار گسترده است و هویت‌های متنوعی را در خود جای می‌دهد. شامل اعضای خانواده‌ای می‌شود که به حقوق نان‌آور خود وابسته هستند. شامل کارگران بیکاری می‌شود که اگر شغلی داشتند، به فروش نیروی کار خود متکی بودند. این طبقه طیف وسیعی از پیشینه‌های تحصیلی، رده‌های شغلی، مهارت‌ها و سطوح درآمدی را در بر می‌گیرد، چه کسانی که "کارگران یدی" (یقه آبی) در نظر گرفته می‌شوند و چه "کارمندان دفتری" (یقه سفید) - چه کارگران تولیدی باشند و چه کارمندان خدماتی. تمام جنسیت‌ها و گرایش‌های جنسی، تمام سنین و ترجیحات فرهنگی، تمام پیشینه‌های نژادی و قومی، و تمام ایدئولوژی‌های دینی و سکولار را می‌توان در طبقه کارگر یافت.

کج‌فهمی‌ها در طبقه‌بندی طبقه کارگر

برخی از طبقه‌بندی‌ها به اشتباه بخش‌هایی از جمعیت را از طبقه کارگر جدا می‌کنند. از جمله این دسته‌بندی‌ها می‌توان به روشنفکران و به اصطلاح طبقات حرفه‌ای و تحصیل‌کرده اشاره کرد، اگرچه وقتی به نحوه گذران زندگی این افراد نگاه می‌کنیم، اغلب متوجه می‌شویم که آن‌ها نیز در طبقه کارگر قرار می‌گیرند، حتی اگر خودشان اینگونه فکر نکنند. دسته‌بندی‌های دیگر شامل طبقه متوسط (که اغلب به کارگران با درآمد متوسط اشاره دارد) و "فقرا" (که عموماً به کارگران کم‌درآمد و بیکاران اطلاق می‌شود) هستند.

فرآیند سیری‌ناپذیر انباشت سرمایه، بخش‌های بیشتری از نیروی کار و جمعیت را در همه کشورها به سمت پرولتاریا شدن سوق داده است. پرولتاریا در حال ناپدید شدن نیست. ما زیاد هستیم. بیشتر ما در جناح چپ،

همانند کل جمعیت، بخشی از این طبقه کارگر چندوجهی هستیم. درک صحیح این موضوع برای آگاهی طبقه کارگر، همبستگی طبقه کارگر و مبارزه طبقه کارگر حیاتی است.

استراتژی و تاکتیک‌ها برای پیشبرد مبارزه طبقاتی

این ما را به این پرسش می‌رساند که موثرترین برنامه، منطقی‌ترین استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها برای پیشبرد مبارزه طبقاتی چیست؟ این برنامه باید ما را قادر سازد، همانطور که روزا لوکزامبورگ یک بار بیان کرد، "بین دو خطری که [جنبش سوسیالیستی] دائماً توسط آن‌ها تهدید می‌شود، مانور دهیم. یکی از دست دادن ماهیت توده‌ای آن است؛ دیگری، رها کردن هدف آن. یکی خطر بازگشت به وضعیت یک فرقه است؛ دیگری، خطر تبدیل شدن به جنبشی برای اصلاحات اجتماعی بورژوازی."

همانطور که لوکزامبورگ نیز تاکید کرد، "بین اصلاحات اجتماعی و انقلاب [سوسیالیستی]... پیوندی ناگسستنی وجود دارد." مبارزات برای اصلاحات، ابزاری است که از طریق آن یک جنبش کارگری سوسیالیستی رشد می‌کند، و اعضای آن یاد می‌گیرند چگونه سازماندهی کنند، و با پیروزی در همین لحظه، حتی تحت سرمایه‌داری، تجربه و اعتماد به نفس کسب می‌کنند تا زندگی و شرایط خود را بهبود بخشند.

همانطور که نادژدا کروپسکایا، رفیق نزدیک لنین، یک بار استدلال کرد، اشتباه بزرگی است که از کار عملی سازماندهی کارگران در مورد مسائل واقعی زندگی کنار بمانیم. او توضیح داد که "گام به گام"، با شروع از "کمپین برای خدمات چای و تهویه" در کارخانه سرمایه‌داری، به تدریج برای بلشویک‌ها امکان‌پذیر

شد که یک پایگاه توده‌ای و آگاهی‌ای بسازند که قادر به بسیج اکثریت طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی باشد.

یکی از بسیاری از چیزهایی که لوکزامبورگ و لنین بر سر آن توافق داشتند، نیاز به یک نوع رویکرد خاص در تعامل مبارزات اصلاح‌طلبانه با مبارزه انقلابی بلندمدت بود، رویکردی که دارای چندین ویژگی بود:

الف) خودداری از تسلیم در برابر قدرت‌های ظالم و استثمارگر؛

ب) خودداری از تسلیم در برابر "واقع‌گرایی" زودگذر سیاست‌های جریان اصلی - به ویژه اگر شامل پیروی از "رهبری" سیاستمداران لیبرال طرفدار سرمایه‌داری باشد؛

ج) سنجش تمام فعالیت‌ها بر اساس اینکه چگونه به ساخت آگاهی طبقه کارگر، جنبش توده‌ای کارگران، و سازمان انقلابی لازم برای سرنگونی سرمایه‌داری کمک می‌کند.

Notes:

1. Isaiah Berlin, Karl Marx, His Life and Environment (Oxford, UK: Oxford University Press, 1978), pp. 116, 207-08.

2. Leo Huberman, Man's Worldly Goods: The Story of the Wealth of Nations (New York: Harper and Brothers, 1936), p. 205.

3. John Reed, "First Proletarian Republic Greet American Workers," New York Call, November 22, 1917, reprinted in Philip S. Foner, ed., The Bolshevik Revolution: Its Impact on American Radicals, Liberals, and Labor: A Documentary Study (New York: International Publishers, 1967), p. 54.

4. John Reed, Ten Days That Shook the World (New York: International Publishers, 1926), p. 279.

5. Rex A. Wade, The Russian Revolution, 1917 (Cambridge, UK: Cambridge University Press, 2000), p. 283. Also see Ronald Grigor Suny, Red Flag Unfurled: History, Historians, and the Russian Revolution (London: Verso, 2017).

6. Albert Rhys Williams, Lenin—the Man and His Work (New York: Scott and Seltzer, 1919), pp. 45-5; also see Albert Rhys Williams, Journey into Revolution: Petrograd 1917-1918 (Chicago: Quadrangle Books, 1969), pp. 51, 62.

7. V. I. Lenin, "The Urgent Tasks of Our Movement," Collected Works, volume 4 (Moscow: Progress Publishers, 1960), pp. 371-2.
8. Soma Marik, Revolutionary Democracy: Emancipation in Classical Marxism (Chicago: Haymarket Books, 2018), p. 289.
9. Reed, Ten Days That Shook the World, p. xii.
10. Rosa Luxemburg, "Stagnation and Progress of Marxism," in Rosa Luxemburg Speaks, ed. Mary-Alice Waters (New York: Pathfinder Press, 1970), p. 111.
11. Ernest Mandel, The Place of Marxism in History (Atlantic Highlands, NJ: Humanities Press, 1996), pp. 74-5.
12. Max Eastman, Marx, Lenin, and the Science of Revolution (London: George Allen and Unwin, 1926), pp. 150, 151, 159-60.
13. Leon Trotsky, The Young Lenin (Garden City, NY: Doubleday, 1972), pp. 187-8.

14.Karl Marx and Frederick Engels, "Address of the Central Committee to the Communist League" (London, March 1850), in Marxist Internet Archive, <https://www.marxists.org/archive/marx/works/1847/communist-league/1850-ad1.htm>. Also see David Riazanov, Karl Marx and Friedrich Engels, An Introduction to Their Lives and Work (New York: Monthly Review Press, 1973), pp. 99-100.

15.Riazanov, p. 100.

16.N.K. Krupskaya, Reminiscences of Lenin (New York: International Publishers, 1970), p. 167.

17.V.I. Lenin, What Is to Be Done? in Collected Works, volume 5 (Moscow: Progress Publishers, 1960), pp. 402, 423.

18.Krupskaya, p. 328.

19.Krupskaya, p. 96.

20. Leon Trotsky, Stalin, An Appraisal of the Man and His Influence (New York: Stein and Day, 1967), p. 112.

21. N.I. Bukharin, Lenin as a Marxist (London: Communist Party of Great Britain, 1925), pp. 17-8, 23.

22. V.I. Lenin, "Karl Marx," Collected Works, volume 21 (Moscow: Progress Publishers, 1974), pp. 54-5.

23. V.I. Lenin, "Our Revolution," Collected Works, volume 33 (Moscow: Progress Publishers, 1973), p. 476.

24. Ibid., p. 477.